

زُرَیْقُ بْنُ عَبْدِ حَارِثَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ غَضَبِ بْنِ جُشَمِ بْنِ خَزْرَجٍ .
 ۴ - قُطَيْبَةُ بْنُ عَامِرِ بْنِ حَدِيدَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَوَادٍ (از بنی سواد) بن غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ
 سَعْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَسَدِ بْنِ سَارِدَةَ بْنِ تَزِيدِ بْنِ جُشَمِ بْنِ خَزْرَجٍ .
 ۵ - عُقْبَةُ بْنُ عَامِرِ بْنِ نَابِئِ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَرَامٍ (از بنی حرام) بن كَعْبِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ
 سَلَمَةَ .

۶ - جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رِثَابِ بْنِ نَعْمَانَ بْنِ سِنَانَ بْنِ عُبَيْدٍ (از بنی عبید) بن عَدِيِّ بْنِ
 غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ .

اینان به یثرب بازگشتند و امر رسول خدا را با مردم در میان گذاشتند و آنان را به دین
 اسلام دعوت کردند و چیزی نگذشت که اسلام در یثرب شیوع یافت و خانه‌ای از خانه‌های
 انصار باقی نماند که صحبتی از رسول خدا در آن نباشد .^۱

برخی نوشته‌اند که : نخستین مسلمانان انصار «أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ» و «ذُكْوَانُ بْنُ عَبْدِ قَيْسٍ»
 بودند، اینان بر «عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ» وارد شدند و «عُتْبَةَ» گفت : این نمازگزار یعنی رسول خدا - ما
 را از همه کارمان بازداشته است . و چون پیش از این «أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ» و «أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ تَيْهَانَ»
 در یثرب از توحید سخن می‌گفتند، «ذُكْوَانُ» که سخن «عُتْبَةَ» را شنید، به «أَسْعَدُ» گفت : این
 همان دین است که تو می‌خواهی، آنگاه هر دو برخاسته و نزد رسول خدا رفتند و اسلام آوردند
 و سپس به مدینه بازگشتند و چون «أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ» خبر اسلام آوردن خود و گفتار و دعوت رسول
 خدا را به «أَبُو الْهَيْثَمِ» گفت، او نیز اسلام آورد و رسول خدا را ندیده به پیغمبری شناخت .

به روایتی : اول بار «رافع بن مالك زُرَقِي» و «مُعَاذِ بْنِ عَفْرَاءَ» برای عمره به مکه رفتند و
 چون از دعوت رسول خدا خبر یافتند، نزد وی شتافتند و اسلام را بر آنان عرضه داشت و
 مسلمان شدند. آنگاه به مدینه بازگشتند و نخستین مسجدی که در مدینه در آن قرآن خوانده
 شد مسجد «بنی زُرَیْقٍ» بود .

به قولی دیگر: رسول خدا از مکه بیرون رفت و در «مِنَى» بر هشت نفر از مردمان یثرب
 گذشت و آنان را به دین اسلام دعوت فرمود و همگی به دین اسلام درآمدند، و هنگامی که
 رسول خدا از ایشان خواست تا از وی حمایت کنند و در راه تبلیغ رسالت پروردگار یاریش
 دهند، گفتند: از جنگ «بُعَاث» چیزی نگذشته است و اکنون در این وضع، آمدنت به یثرب

۱ - سیره‌النبی، ج ۲، ص ۳۷ - ۳۹ . جوامع السیره ص ۶۹ - ۷۱ . الطبقات الکبری ج ۱، ص

۲۱۹ . تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۸۷، امتاع الاسماع، ص ۳۲ - ۳۳ . الکامل، ج ۲، ص ۶۶

بی نتیجه خواهد بود، بگذار تا ما بازگردیم، باشد که خدا میان ما سازش پیش آورد و در موسم حج سال آینده نزد تو بازآئیم^۱

واقعی بعد از نقل داستان شش نفر خزرجی می گوید: در باب نخستین کسانی که از مردم یثرب به دین اسلام درآمدند، استوارترین سخنی که شنیده‌ایم همین است^۲.

نخستین بیعت عقبه

در ذوالحجه سال ۱۲ بعثت.

در سال دوازدهم بعثت، ۱۲ نفر از انصار در موسم حج، در عقبه «منی» با رسول خدا بیعت کردند، پنج نفر از همان شش نفری که در سال گذشته اسلام آورده بودند (یعنی جز جابر بن عبدالله) و هفت نفر دیگر.

۱ - ۵ - أسعد بن زراره، عوف بن حارث، رافع بن مالك، قطبة بن عامر، عقبه بن عامر (از شش نفر سال گذشته).

۶ - معاذ بن حارث (برادر عوف بن حارث).

۷ - ذکوان بن عبد قیس بن خلد بن مخلد بن عامر بن زریق (که مهاجری و انصاری بود، یعنی پس از اسلام آوردن در مکه با رسول خدا ماند تا نوبت هجرت به مدینه رسید و آنگاه هجرت کرد).

۸ - عبادة بن صامت بن قیس بن أصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم (از بنی غنم) بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج که آنان را «قواقل» می گفتند^۳.

۹ - أبو عبد الرحمن: یزید بن ثعلبة بن خزمة بن أصرم بن عمرو بن عماره، از بنی غصینه، از بلی، حلیف بنی غصینه^۴.

۱۰ - عباس بن عبادة بن نضلة بن مالك بن عجلان (از بنی عجلان) بن زید بن غنم بن

۱ - این هشت نفر عبارتند از: أسعد بن زراره، معاذ بن عفره، رافع بن مالك، ذکوان بن عبد قیس، عبادة بن صامت، أبو عبد الرحمن: یزید بن ثعلبة، ابوالهیثم بن تیہان و عویم بن ساعده.

۲ - ر. ک. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۷ - ۲۱۹.

۳ - چه اگر مردی در یثرب به ایشان پناهنده می شد، تیری به وی می دادند و می گفتند: «قوئل به یثرب حیث شئت» یعنی در هر کجای یثرب که خواستی می توانی با این تیر راه بروی.

۴ - در سیره: غصینه (به صاد مهمله) و در اسد الغابه و همچنین در نسخه: غصینه (به معجمه). م.

سالم، از بنی سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج (این ده نفر از قبیله خزرج بودند).
 ۱۱ - ابوالهیثم: مالک بن تیهان، از «بنی عبدالاشهل» بن جشم بن حارث بن خزرج بن عمرو بن مالک بن اوس.

۱۲ - عویم بن ساعده، از بنی عمرو بن عوف بن مالک بن اوس (این دو نفر از قبیله «اوس» بودند).

عباده بن صامت می گوید: من در نخستین بیعت عقبه حاضر بودم، و ما دوازده مرد بودیم که با رسول خدا به «بیعت نساء» بیعت کردیم - و این پیش از آن بود که جنگ بر ما واجب شود - که «برای خدا شریکی قرار ندهیم و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و فرزندان خود را نکشیم و بهتانی را که ساخته باشیم، از میان دست‌ها و پاهای خویش نیاوریم، (فرزندی از زنا نیاوریم) و در کاری نیک او را نافرمانی نکنیم^۱ (و رسول خدا پاسخ می داد که) «اگر وفا کردید، شما را بهشت خواهد بود و اگر چیزی از اینها را مرتکب شدید، امر شما به خدای عزوجل واگذار است: تا اگر خواست بیامرزد، و اگر خواست عذاب کند».
 و در روایت دیگر: «و اگر چیزی از اینها را مرتکب شدید و در دنیا حد آن بر شما جاری شد، همان کفاره آن گناه خواهد بود و اگر تا روز قیامت پوشیده ماند، کار شما با خداست: اگر خواست عذاب می کند و اگر خواست می بخشد».

این دوازده نفر پس از انجام بیعت به مدینه بازگشتند و رسول خدا «مُصْعَبُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ عَبْدِ الدَّارِ بْنِ قُصَيِّ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ» را همراهشان به مدینه فرستاد، تا به هر کس مسلمان شد قرآن بیاموزند و به سوی خدا دعوت

۱ - مقریزی ۹ نفر خزرجی و سه نفر اوسی می شمارد، یعنی از ده نفر خزرجی عباس بن عباده را نام نمی برد، و بر دو نفر اوسی، براء بن معرور را می افزاید (امتاع الأسماع، ص ۳۲ - ۳۳). از این دوازده نفر به روایت مشهور، ده نفرشان (به جز عقبه بن عامر و جابر بن عبدالله) در بیعت عقبه دوم نیز شرکت داشته‌اند.

۲ - این بیعت را بدان جهت «بیعت نساء» گفته‌اند که رسول خدا، با زنان مسلمان به همین شرایط بیعت می کرد، و در این بیعت هم مثل بیعت زنان التزام به جهاد در کار نبود، و مضمون «بیعت نساء» در سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۱۲ نیز همین است. اما آنچه در کتاب «تاریخ الإسلام السياسي» تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن (چاپ دوم ۱۹۵۳، ج ۱، ص ۹۹). می نویسد: «شاید این بیعت بدان جهت «بیعت نساء» نامیده شد، که «عَفْرَاءُ» دختر «عَبِيدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ» در آن حضور داشته، و او نخستین زنی است که با رسول خدا بیعت کرده است». بی وجه به نظر می رسد. و کاشف از آن است که مؤلف کتاب به صیغه این بیعت و آیه ۱۲ سوره ممتحنه و حتی به عبارت ابن اسحاق و طبری، هیچ توجه نکرده است!

کنند، بدین جهت بود که «مُضَعَب» را در مدینه «مُقَرَّی» می گفتند «مُضَعَب» بر «أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَه» وارد شد و برای مسلمانان مدینه پیشنهادی می کرد.

به روایتی: «أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَه» برای مسلمانان پیشنهادی و اقامه جمعه می کرد تا آن که «أوس» و «خَزْرَج» به رسول خدا نوشتند که: کسی را برای تعلیم دادن قرآن نزد ایشان بفرستد، رسول خدا «مُضَعَب» را فرستاد و کار وی تعلیم قرآن بود.

در نخستین نماز جمعه مدینه به روایتی: «مُضَعَبِ بْنِ عُمَيْر» پیشنهاد بود، اما به روایت ابن اسحاق نخستین نماز جمعه را در مدینه «أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَه» خواند.

عبدالرحمان بن کعب بن مالك می گوید که: پدرم نابینا شده بود و هر گاه او را به نماز جمعه می بردم و اذان جمعه را می شنید، بر «أَبُوآمَمَه»: «أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَه» درود می فرستاد. مدتی بدین منوال گذشت، تا آنکه روزی او را به نماز جمعه می بردم و چون صدای اذان را شنید، مثل گذشته بر وی درود فرستاد و برای او طلب مغفرت کرد و چون جهت پرسیدم، گفت: پسر جانم «أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَه» نخستین کسی بود که در مدینه در «هَزْمِ نَبِيت»^۱ از «حَرَّةِ بَنِي بِيَاضَه»^۲ در جایی که آن را «نَقِيعِ الْخَضِیْمَات» می گفتند برای ما اقامه نماز جمعه می کرد. گفتم: در آن تاریخ چند نفر بودید؟ گفت: چهل مرد.

اسلام آوردن سعد بن معاذ و اسید بن حضیر

«أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَه» همراه «مُضَعَبِ بْنِ عُمَيْر» به محله «بَنِي عَبْدِالْأَشْهَل» و «بَنِي ظَفَر» رفتند تا «سَعْدِ بْنِ مُعَاذِ بْنِ نَعْمَانَ بْنِ امْرِئِ الْقَيْسِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِالْأَشْهَل» پسر خاله «أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَه» و «أَسِيدِ بْنِ حُضَيْر» را که هر دو از اشراف «بَنِي عَبْدِالْأَشْهَل» و هنوز مشرک بودند به اسلام دعوت کنند. «سَعْدِ بْنِ مُعَاذ» که از آمدنشان آگاه شد، به «أَسِيدِ بْنِ حُضَيْر» گفت: می دانی که «أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَه» پسر خاله من است و نمی توانم با او درستی کنم. تو خود نزد این دو مرد که به منظور گمراه کردن ضعفای ما آمده اند رهسپار شو و آنان را از نزدیک شدن به محله ما بازدار. «أَسِيد» حربه خود را برداشت و به سوی آن دو رهسپار گردید و همین که به آنان رسید

۱ - دامن کوه نبیت در نزدیکی مدینه (ر. ک: روض الانف، ج ۴، ص ۱۰۰، دارالکتب الحدیثه.

۲ - م.

۲ - حره: زمین سنگلاخ سیاه است (ر. ک: قاموس، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۵ چاپ

بیروت، سال ۱۳۷۵ هـ ۲۰۰۵ م.

به دشنام و ناسزاگوئی آغاز کرد. «مُصْعَب» که با معرفی «أَسْعَد»، «أَسِيد» را شناخته بود و تأثیر اسلام وی را نیک می دانست، به او گفت: چه مانعی دارد که بنشینم تا با تو سخن گویم، اگر دعوت ما را پسندیدی می پذیری و اگر بدت آمد در دفع ما کوتاهی مکن. گفت: چه با انصاف سخن گفتم.

«أَسِيد» نشست و با شنیدن دعوت «مُصْعَب» و آیاتی از قرآن مجید، گفت: برای مسلمان شدن چه باید کرد؟ و آنگاه به دستور «مُصْعَب» برخاست و غسل کرد و جامه هایش را پاکیزه ساخت و شهادت حق بر زبان راند و دو رکعت نماز خواند و سپس به آن دو گفت: اگر «سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ» هم به اسلام درآید، دیگر کسی از «بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ» نامسلمان نخواهد ماند، هم اکنون او را نزد شما می فرستم.

«سَعْد» هم به همان ترتیب با دشنام و ناسزا گفتن رسید و پس از شنیدن دعوت اسلام و آیاتی از قرآن مجید و پرسیدن آن که: باید برای مسلمان شدن چه کرد؟ برخاست و شستشو کرد و دو جامه اش تطهیر کرد و شهادت حق بر زبان جاری ساخت و دو رکعت نماز خواند و همراه «أَسِيدِ بْنِ حُضَيْرٍ» نزد قوم خود بازگشت و اسلام از سیمای وی آشکار بود. پس به آنان گفت: ای «بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ» مرا در میان خود چگونه می دانید؟ گفتند: سرور مائی و از همه ما با تدبیرتر و نیکو سرشت تر. گفت: حال که چنین است، سخن با مردان و زنان شما بر من حرام است تا به خدا و رسولش ایمان آورید.

گفته اند که: در آن شب يك مرد یا زن نامسلمان در میان «بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ» باقی نماند. «أَسْعَد» و «مُصْعَب» به خانه «أَسْعَد» بازگشتند و «مُصْعَب» دست در کار دعوت مردم به اسلام بود، تا کار انتشار اسلام در مدینه به جایی رسید که در هر محله از محله های انصار، مردان و زنانی مسلمان بودند، مگر در محله «بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ»^۱ و «خَطْمَه»^۲ و «وَأَثَل»^۳ و «وَأَقْف»^۴ که از رهبر و شاعر خود «أَبُو قَيْسٍ: صَيْفِيُّ بْنِ أَسَلْت» از «بَنِي وَأَثَلِ بْنِ زَيْدٍ» پیروی کردند و از اسلام بازمان داشت تا آن که رسول خدا به مدینه هجرت کرد و بَدْر و أُحُد و خَنْدَق برگزار شد،

۱ - بنی أمیة بن زید بن قیس بن عامر بن مره بن مالک بن اوس.

۲ - بنی خطمه (به فتح طاء): بنی عبداللہ بن مالک بن اوس (ر. ک: نهاية الارب، ص ۲۳۲. چاپ مطبعة النجاح، ۱۳۷۸ - م.م.).

۳ - بنی واثل بن زید.

۴ - بنی واقف: مالک بن امری القیس بن مالک بن اوس (ر. ک: نهاية الارب).

سپس همه به دین اسلام درآمدند.^۱

دومین بیعت عقبه

«مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرِ بْنِ هَاشِمٍ» به مکه بازگشت^۲ و اسلام اهل مدینه را به عرض رسول خدا رسانید و آن حضرت شادمان گشت، سپس جمعی از انصار در موسم حج^۳ به مکه رفتند و «بیعت دوم عقبه» به انجام رسید. بیعت دوم عقبه در ذی حجه سال سیزده بعثت اتفاق افتاد.

«كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ» که خود از اصحاب «بیعت دوم عقبه» است می گوید: ما که نماز خوانده بودیم و به احکام دین آشنا بودیم، با حاجیان مشرک قوم خود^۴ رهسپار شدیم، و چون از مدینه بیرون رفتیم «براء بن معرور» که سرور و بزرگ و همراه ما بود گفت: من نظری دارم که نمی دانم شما موافق هستید یا نه؟ گفتیم: چه نظری؟ گفت: نظرم این است که رو به کعبه نماز بگذارم. گفتند: ما شنیده‌ایم که رسول خدا رو به «شام» نماز می گزارد و ما نخواهیم که با وی مخالفت کنیم. گفت: من رو به کعبه نماز می گزارم.

هنگام نماز ما رو به شام نماز می گزاردیم و او رو به کعبه نماز می گزارد، تا به مکه رسیدیم، و هر چه او را نکوهش می کردیم، کار خود را رها نکرد. در مکه گفت: بیا تا نزد رسول خدا برویم و از کاری که می کردم پرسش کنیم.

ما که رسول خدا را ندیده بودیم و نمی شناختیم، از مردی از اهل مکه جویای وی شدیم. گفت: او را می شناسید؟ گفتیم: نه. گفت: عموی وی «عباس بن عبدالمطلب» را می شناسید؟ گفتیم: آری. چه عباس به عنوان تجارت به مدینه رفت و آمد می کرد. گفت: وارد مسجد که شدید، همان که با عباس نشسته است رسول خداست. وارد مسجد شدیم و رسول خدا را با عباس نشسته دیدیم و سلام کردیم و نزد وی نشستیم.

رسول خدا به عباس گفت: این دو مرد را می شناسی؟ گفت: آری: این «براء بن

۱ - ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۹ - ۲۲۰. سیره النبی، ج ۲، ص ۳۹ - ۴۷.

تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۸۷ - ۹۰. الکامل، ج ۲، ص ۶۶ - ۶۸. امتاع الاسماع. ص ۳۳ - ۳۵. جوامع السیره. ص ۷۱ - ۷۳.

۲ - ظاهر گفتار ابن اسحاق، و طبری، و مقریزی، و ابن حزم، و ابن اثیر آن است که «مصعب» پیش از اهل «بیعت عقبه» به مکه بازگشت، اما ابن سعد تصریح دارد که او همراه انصار در موسم حج به مکه رفت.

۳ - پانصد نفر از دو قبیله «اوس» و «خزرج» (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۱).

مَعْرُورِ سرور قوم خویش و این هم «کَعْبُ بن مالک» است.

«کَعْب» می گوید: به خدا سوگند: فراموش نمی کنم که رسول خدا گفت: همان شاعر؟ گفت: آری. پس بَرَاء گفت: ای پیامبر خدا من پس از اسلام آوردن، عازم این سفر شدم و برخلاف همراهان خود رو به کعبه نماز می گزاردم، تکلیف من چیست؟ گفت: «قبله ای داشتی اگر بر آن ثابت مانده بودی»^۱، پس «بَرَاء» به قبله رسول خدا بازگشت، و چون ما رو به شام نماز می گزارد.

«کَعْب» گوید: چون از اعمال حج فراغت یافتیم و شبی که با رسول خدا وعده گذاشته بودیم^۲ فرا رسید. «أبوجابر: عبدالله بن عمرو بن حرام» را که یکی از سروران و اشراف ما و همراه ما بود، با خود بردیم و با آن که امر خود را از مشرکان قوم خودت نهفته می داشتیم به وی گفتم: ای «أبوجابر»! تو یکی از سادات و اشراف مائی و بر ما گران است که فردای قیامت هیزم دوزخ باشی، سپس به اسلام دعوتش کردیم و از وعده ای که با رسول خدا داشتیم آگاهش ساختیم و چون اسلام آورد همراه ما در «بیعت عقبه» حاضر شد و از نقباء بود.

«کَعْب» گوید: شب موعود به عادت همیشه با همسفران خود خوابیدیم، تا آن که ثلثی از شب گذشت، آنگاه با کمال احتیاط، پنهان و جدا از هم رو به عقبه به راه افتادیم و آنجا هفتاد و سه مرد و دوزن فراهم گشتیم و به انتظار رسول خدا نشستیم^۳، تا با عموی خود «عباس بن عبدالمطلب» - که در آن تاریخ هنوز بر کیش قوم خود باقی بود، اما علاقه داشت که در کار بردارزاده خود نظارت کند و در امر بیعت مطمئن شود - رسیدند.

۱ - عبارت سیره ابن هشام این است: «كُنْتُ عَلَى قِبْلَةٍ لَوْ صَبَرْتُ عَلَيْهَا» (ج ۲، ص ۸۲، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵) مناسب است این طور ترجمه شود: قبله ای داشتی خوب بود بر آن می ماندی. م.

۲ - قرار بر آن شده بود که شب وسطی ایام تشریق، شب نفر اول، یعنی دوازدهم ذی الحججه موقعی که مردم به خواب رفته اند، در دره دست راست کسی که از «منی» سرازیر می شود، در پایین عقبه «منی» با رسول خدا ملاقات کنند، و نیز رسول خدا فرموده بود که: خوابیده ای را بیدار نکنند، و منتظر غائبی نشوند (الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۱، امتاع الاسماع، ص ۳۵).

۳ - به روایت صاحب طبقات: رسول خدا با عموی خویش عباس، پیش از انصار آمده بود، و نخستین کسی که نزد رسول خدا رسید «رافع بن مالک زرقی» بود، آنگاه بقیه هفتاد نفر مرد و دو نفر زن فرا رسیدند.

جریان بیعت

پس از فراهم آمدن هفتاد و هفت نفر (۷۵ مرد و زن انصار و رسول خدا و عباس بن عبدالمطلب) نخستین کسی که سخن گفت، عباس بود. وی گفتار خود را چنین آغاز کرد: «ای گروه خَزْرَج! اکنون که محمد را به آنچه دعوت کرده‌اید فرا می‌خوانید، بدانید که محمد در میان قوم خویش بس عزیز و مورد حمایت است (و او را در میان ما همان منزلتی است که می‌دانید) به خدا قسم: هم آن که از ما دعوت وی را پذیرفته است جان نثار اوست و هم آن که به وی ایمان نیاورده است به حساب شرف و حسب از وی دفاع می‌کند (و او در میان قوم خود و در شهر خویش عزیز و مورد حمایت است. اکنون که از همه مردم شما را برگزیده است، نیک بنگرید و اگر چنان می‌بینید که با وی وفادار خواهید ماند و از دشمنان حمایتش خواهید کرد) و اگر نیرومند و شجاع و ورزیده جنگ هستید و می‌توانید در مقابل دشمنی تمام عرب، که همداستان به جنگ شما برخیزند، ایستادگی کنید (کاری را که در پیش گرفته‌اید، دنبال کنید. و اگر بیم دارید که پس از بردن وی به شهر خویش دست از یاری وی بردارید و او را بی‌کس رها کنید، از هم اکنون او را واگذارید، چه او در میان خویشان و در شهر خویش عزیز و نیرومند است) پس در این کار تصمیم خود را بگیرید و با یکدیگر مشورت کنید و جز با تصمیم قطعی و هماهنگی فکری پراکنده نگردید، چه بهترین گفتار آن است که راست‌تر باشد»^۱.

«براء بن معرور» گفت: آنچه گفتم شنیدیم. به خدا قسم: اگر جز آنچه را بر زبان آوردی، در دل ما می‌بود، می‌گفتم، لیکن برآنیم که از روی وفا و راستی خونهای خود را در راه رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فدا کنیم.

«عباس بن عباده» گفت: ای گروه خَزْرَج! می‌دانید بر چه کاری با این مرد بیعت می‌کنید؟ گفتند: آری. گفت: شما بر جنگ با سرخ و سیاه مردم با وی بیعت می‌کنید. اگر چنان می‌بینید که هر گاه لازم شد مال خود را از دست بدهید و اشراف شما کشته شوند، دست

۱ - معمول عرب چنان بود که اوس و خزرج را خزرج می‌گفتند.

۲ - سخن عباس از طبقات ابن سعد (ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲، چاپ بیروت، ۱۳۸۰ هـ. ق.) و سیره ابن هشام (ج ۲، ص ۸۴، چاپ مصطفی‌الحلی، ۱۳۵۵) اقتباس شده است عبارات خارج پراکنز از طبقات و عبارات داخل پراکنز از سیره است. م.

از یاری وی برخوردار خواهید داشت، از هم اکنون بدین بیعت تن در ندهید، چه این کار به خدا قسم: باعث رسوائی دنیا و آخرت شماست و اگر چنان می دانید که با فدا کردن مال و کشته شدن اشراف خویش با وی وفادار خواهید ماند، دست از دامن وی برمدارید که به خدا قسم: خیر دنیا و آخرت در همین است. پس همگی همدستان در پاسخ وی گفتند: آری با فدا کردن مال ها و کشته شدن اشراف خویش تن به این بیعت می دهیم. ای رسول خدا! اگر وفادار باشیم برای ما چیست؟ گفت: بهشت. گفتند: دست خود را بگشای تا با تو بیعت کنیم.

یعقوبی می نویسد: اینان از رسول خدا خواستند که همراهشان به مدینه رود و با وی پیمان بستند که علیه خویش و بیگانه و سرخ و سیاه او را یاری کنند. پس «عبّاس بن عبدالمطلب» گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، بگذار تا من از اینان پیمان بگیرم. رسول خدا این کار را به عموی خویش وا گذاشت. و عبّاس از آنان عهدها و پیمان ها گرفت که خود و کسانش را مانند خود و کسان و فرزندان خویش نگهداری کنند و در راه او با سیاه و سرخ بجنگند و علیه خویش و بیگانه وی را یاری دهند. رسول خدا هم تعهد کرد که به این پیمان وفادار بماند و جای آنان نیز بهشت باشد.^۱

به روایت ابن اسحاق: رسول خدا گفتار خویش را با تلاوت قرآن و دعوت به سوی خدا و تشویق به اسلام آغاز کرد و سپس گفت: «با شما بیعت می کنم تا چنان که زنان و فرزندان خویش را حمایت می کنید، مرا نیز حمایت کنید».^۲

«براء بن معرور» دست رسول خدا را گرفت و گفت: آری به خدائی که تو را به حق فرستاده است، البته چنانکه از ناموس و زنان خویش دفاع می کنیم، از تو دفاع خواهیم کرد. ای رسول خدا! بیعت ما را بپذیر. به خدا قسم: مائیم ورزیده جنگها و آماده کارزار و آن را پشت بر پشت به میراث برده ایم.

«أبو الهیثم بن تیّهان» سخن «براء بن معرور» را قطع کرد و گفت: ای رسول خدا! میان ما و یهودیان رسته هائی است که آنها را قطع می کنیم، نشود که ما این کار را انجام دهیم و پس از آن که خدا تو را پیروز کرد، به سوی قوم خود بازگردی و ما را بی کس واگذاری؟

رسول خدا لبخند زد و سپس گفت: «بلکه خون من خون شما و حرمت من حرمت شماست، من از شما میم و شما از منید. با هر که با شما بجنگد می جنگم و با هر که با شما

۱ - ر. ک: ترجمه تاریخ، ج ۲، ص ۳۹۷.

۲ - أبایعکم علی أن تمنعونی بما تمنعون منه نساءکم و أبناءکم.

بسازد می سازم»^۱.

در این موقع فریاد انصار بلند شد که: دعوت و بیعت رسول خدا را می پذیریم و آماده‌ایم که در این راه اموال خود را از دست بدهیم و اشرافمان کشته شوند. «عبّاس بن عبدالمطلب» که دست رسول خدا را گرفته بود گفت: آهسته سخن بگوئید که جاسوسانی بر ما گماشته‌اند، و سالمندان خویش را پیش دارید تا با ما سخن بگویند، چه از قوم شما بر شما بیمناکیم، و آنگاه که بیعت کردید پراکنده شوید و هر کس به جای خویش بازگردد. نخستین کسی که با رسول خدا بیعت کرد «براء بن معرور» و به قولی: «أبو الهیثم» و به قولی دیگر: «أسعد بن زراره» بود، سپس بقیه هفتاد نفر دست به دست رسول خدا دادند و بیعت کردند.

کسانی که در بیعت دوم عقبه شرکت داشتند

- کسانی که در بیعت دوم عقبه شرکت داشتند هفتاد و سه مرد بودند و دوزن:
- از قبیله «اوس بن حارثه بن ثعلبه بن عمرو بن عامر» ۱۱ مرد:
- ۱ - اسید بن حضیر، از طایفه «بنی عبدالاشهل بن جشم» (از نقباء است و در بدر نبود).
 - ۲ - ابوالهیثم بن تیهان، از طایفه «بنی عبدالاشهل بن جشم» (از اصحاب بیعت عقبه اولی و بدر).
 - ۳ - سلیمه بن سلامه از طایفه «بنی عبدالاشهل بن جشم» (از اصحاب بیعت عقبه اولی و بدر).
 - ۴ - ظهیر بن رافع، از «بنی حارثه بن حارث».
 - ۵ - نهر بن هیثم، از «بنی نابی بن مجدعه بن حارثه».
 - ۶ - ابو برده: هانی بن نیار قضاعی. حلیف «بنی حارثه» (از اصحاب بدر).

۱ - بَلِ الدِّمِ الدِّمُ، وَاللِّدْمِ الدِّمُّ (به سکون دال، و فتح آن نیز روایت شده است) أَنَا مِنْكُمْ، وَأَنْتُمْ مِنِّي، أَحَارِبُ مَنْ حَارَبْتُمْ، وَأَسَالِمُ مَنْ سَالَكْتُمْ.

۲ - بر وزن زبیر.

۳ - بر وزن زبیر، با نون و باء هر دو ضبط شده، ابن حجر نام وی را در هر دو فصل آورده است.

۷ - سَعْدِ بْنِ خَيْثَمَةَ بْنِ حَارِثٍ^۱ ، از «بَنِي عَمْرُو بْنِ عَوْفِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ» (از نَقَبَاء و شهدای بَدْر).

۸ - رِفَاعَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُنْذِرِ، از «بَنِي عَمْرُو بْنِ عَوْفِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ» (از نَقَبَاء و اصحاب بَدْر و شهدای أُحُد).

۹ - عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ، از «بَنِي عَمْرُو بْنِ عَوْفِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ» (از اصحاب بَدْر و شهدای أُحُد).

۱۰ - مَعْنِ بْنِ عَدِيِّ بَلَوِيِّ، حَلِيفِ «بَنِي عَمْرُو بْنِ عَوْفٍ» (از اصحاب بَدْر و أُحُد و خَنْدَق و دیگر غزوات رسول خدا، و از شهدای یَمَامَه).

۱۱ - عُوَيْمِ بْنِ سَاعِدَةَ، از «بَنِي عَمْرُو بْنِ عَوْفٍ» (از اصحاب بیعت عَقَبَةُ أُولَى و بَدْر و أُحُد و خَنْدَق).

و از قبیله خَزْرَجِ بْنِ حَارِثَةَ بْنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ عَمْرُو بْنِ عَامِرٍ، ۶۲ مرد و ۲ زن:

۱ - أَبُو أَيُّوبٍ: خَالِدِ بْنِ زَيْدٍ، از «بَنِي النَّجَّارِ»: تَيْمِ اللَّهِ بْنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ عَمْرُو بْنِ خَزْرَجِ (از اصحاب بَدْر و أُحُد و دیگر مشاهد رسول خدا، که در زمان معاویه در سفر جهاد در سرزمین روم وفات کرد).

۲ - مُعَاذِ بْنِ حَارِثٍ، از «بَنِي النَّجَّارِ» (از اصحاب بیعت عَقَبَةُ أُولَى و بَدْر و أُحُد و خَنْدَق و دیگر غزوات).

۳ - عَوْفِ بْنِ حَارِثٍ، از «بَنِي النَّجَّارِ» (از اصحاب بیعت عَقَبَةُ أُولَى و شهدای بَدْر).

۴ - مُعَوَّذِ بْنِ حَارِثٍ، از «بَنِي النَّجَّارِ» (و شهدای بَدْر).

۵ - عُمَارَةَ بْنِ حَزْمٍ از «بَنِي النَّجَّارِ» (از اصحاب بَدْر و أُحُد و خَنْدَق و دیگر غزوات و شهدای جنگ یَمَامَه).

۶ - أَبُو أَمَامَةَ: أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَةَ، از «بَنِي النَّجَّارِ» (از اصحاب بیعت عَقَبَةُ أُولَى و از نَقَبَاء است و پیش از بَدْر در موقع ساختن مسجد رسول خدا در مدینه وفات یافت).

۷ - سَهْلِ بْنِ عَتِيكَ، از «بَنِي عَمْرُو بْنِ مَبْدُولٍ»: عَامِرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ نَجَّارٍ (از اصحاب بَدْر).

۸ - أَوْسِ بْنِ ثَابِتٍ، از «بَنِي عَمْرُو بْنِ مَالِكِ بْنِ نَجَّارٍ»: بَنِي حُدَيْلَةَ (از اصحاب بَدْر).

۱ - وی از بنی غنم بن سلم بن امرئ القیس بن مالک بن اوس می باشد، اما ابن اسحاق او را در شمار

بنی عمرو بن عوف ذکر کرده است.

- ۹ - ابوظلمحه: زید بن سهل، از «بنی عمرو بن مالک بن نجار: بنی حدیله» (از اصحاب بدر).
- ۱۰ - قیس بن ابی صعصعه، از «بنی مازن بن نجار» (از اصحاب بدر).
- ۱۱ - عمرو بن غزیه، از «بنی مازن بن نجار»^۱.
- ۱۲ - سعد بن ربیع، از «بلحارث بن خزرج» (از اصحاب بدر و شهدای احد).
- ۱۳ - خارجه بن زید، از «بلحارث بن خزرج» (از اصحاب بدر و شهدای احد).
- ۱۴ - عبدالله بن رواحه، از «بلحارث بن خزرج» (از نقباء و اصحاب بدر و احد و خندق و دیگر مشاهد رسول خدا، و شهدای مؤتة).
- ۱۵ - بشیر بن سعد، از «بلحارث بن خزرج» (از اصحاب بدر).
- ۱۶ - عبدالله بن زید مناة، از «بلحارث بن خزرج» (از اصحاب بدر).
- ۱۷ - خلاد بن سوید، از «بلحارث بن خزرج» (از اصحاب بدر و احد و خندق و شهدای غزوة بنی قریظه).
- ۱۸ - عقبه بن عمرو، از «بلحارث بن خزرج» (جوانترین اصحاب عقبه).
- ۱۹ - زیاد بن لیبید، از «بنی بیاضه بن عامر بن زریق» (مهاجری انصاری از اصحاب بدر)^۲.
- ۲۰ - فروة بن عمرو، از «بنی بیاضه بن عامر بن زریق» (از اصحاب بدر).
- ۲۱ - خالد بن قیس، از «بنی بیاضه بن عامر بن زریق» (از اصحاب بدر).
- ۲۲ - رافع بن مالک، از «بنی زریق بن عامر بن زریق» یکی از اصحاب عقبه اولی و نقباء).
- ۲۳ - ذکوان بن عبد قیس، از «بنی زریق بن عامر بن زریق» (مهاجری انصاری، از اصحاب عقبه اولی و بدر و شهدای احد).
- ۲۴ - عباده بن قیس، از «بنی زریق بن عامر بن زریق» (از اصحاب بدر).

۱ - این یازده نفر از بنی نجار بودند.

۲ - چند نفر از اصحاب «بیعت دوم عقبه» پس از آن که به مدینه بازگشتند، و دسته اول مهاجرین به «قباء» وارد شدند، از مدینه به مکه رفتند، و سپس با اصحاب به مدینه هجرت کردند، و هر یک از اینان را «مهاجری انصاری» گویند. اینان عبارت بودند از:

ذکوان بن عبد قیس، عقبه بن وهب بن کلد، عباس بن عباده بن نضله و زیاد بن لیبید (ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۶).

۲۵ - حارث بن قیس، از «بنی زریق بن عامر بن زریق» (از اصحاب بدر).
 ۲۶ - براء بن معرور، از «بنی سلیمه بن سعد بن علی بن اسد بن سارده بن تزید بن جشم بن خزرج» از «بنی عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلیمه» (از نقباء بود و پیش از هجرت رسول خدا به مدینه وفات کرد).

۲۷ - بشر بن براء از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر و احد و خندق و شهدای خیبر).

۲۸ - سنان بن صیفی از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر و شهدای خندق).

۲۹ - طفیل بن نعمان از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر و شهدای خندق).

۳۰ - معقل بن منذر از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر).

۳۱ - یزید بن منذر، از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر).

۳۲ - مسعود بن یزید بن سبیع، از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...».

۳۳ - ضحاک بن حارثه، از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر).

۳۴ - یزید بن خدام، از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...».

۳۵ - جبار بن صخر از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر).

۳۶ - طفیل بن مالک، از «بنی سلیمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر).

۳۷ - کعب بن مالک، از «بنی سواد بن غنم بن کعب بن سلیمه» از «بنی کعب بن سواد».

۳۸ - سلیم بن عمرو، از «بنی غنم بن سواد بن غنم» (از اصحاب بدر).

۱ - بر وزن منزل.

۲ - بر وزن غبار، و غدار ضبط شده است.

۳ - این یازده نفر از بنی سلیمه بودند.

- ۳۹ - قُطَيْبَةُ بْنُ عَامِرٍ حَدِيدَةٌ، از «بَنِي غَنَمِ بْنِ سَوَادِ بْنِ غَنَمٍ» (از اصحاب بَدْر و بیعت عقبه اولی).
- ۴۰ - یزید بن عامر بن حدیده: از «بَنِي غَنَمِ بْنِ سَوَادِ بْنِ غَنَمٍ» (از اصحاب بَدْر).
- ۴۱ - ابوالیسر: کعب بن عمرو، از «بَنِي غَنَمِ بْنِ سَوَادِ بْنِ غَنَمٍ» (از اصحاب بَدْر).
- ۴۲ - صیفی بن سواد، از «بَنِي غَنَمِ بْنِ سَوَادِ بْنِ غَنَمٍ».
- ۴۳ - ثعلب بن غنم بن عدی بن نابی، از «بَنِي نَابِي بْنِ عَمْرٍو بْنِ سَوَادِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ» (از اصحاب بَدْر و شهدای خندق).
- ۴۴ - عمرو بن غنم، از «بَنِي نَابِي بْنِ عَمْرٍو بْنِ سَوَادِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ».
- ۴۵ - عبس بن عامر بن عدی، از «بَنِي نَابِي بْنِ عَمْرٍو بْنِ سَوَادِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ» (از اصحاب بَدْر).
- ۴۶ - خالد بن عمرو بن عدی، از «بَنِي نَابِي بْنِ عَمْرٍو بْنِ سَوَادِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ».
- ۴۷ - عبدالله بن انیس قضاعی، حلیف «بَنِي نَابِي».
- ۴۸ - عبدالله بن عمرو بن حرام بن ثعلب بن حرام، از «بَنِي حَرَامِ بْنِ كَعْبِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ» (از نقباء و اصحاب بَدْر و شهدای احد).
- ۴۹ - جابر بن عبدالله، از «بَنِي حَرَامِ بْنِ كَعْبِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ» (از اصحاب بَدْر).
- ۵۰ - معاذ بن عمرو بن جموح بن زید بن حرام، از «بَنِي حَرَامِ بْنِ كَعْبِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ» (از اصحاب بَدْر).
- ۵۱ - ثابت بن جذع: ثعلب بن زید بن حارث بن حرام از «بَنِي حَرَامِ بْنِ كَعْبِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ» (از اصحاب بَدْر و شهدای طائف).
- ۵۲ - عمیر بن حارث بن ثعلب، از «بَنِي حَرَامِ بْنِ كَعْبِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ» (از اصحاب بَدْر).

۱ - در استیعاب، و طبقات «غنمه» (به عین مهمله) نوشته شده، و در اصابه تصریح کرده است به فتح عین مهمله و نون، اما در سیرة النبی و اسد الغابه «غنمه» با غین نقطه دار است.

- ۵۳ - مُعَاذِ بْنِ جَبَل^۱ ، از «بنی حَرَامِ بْنِ كَعْبِ بْنِ غَنَمِ بْنِ كَعْبِ بْنِ سَلَمَةَ» (از اصحاب بَدْر و دیگر مشاهد رسول خدا).
- ۵۴ - خَدِيجِ بْنِ سَلَامَةَ بَلَوِيّ، حَلِيفِ «بنی حَرَامِ بْنِ كَعْبِ».
- ۵۵ - عُبَادَةَ بْنِ صَامِتٍ، از «بنی عَوْفِ بْنِ خَزْرَجٍ»، از «بنی غَنَمِ بْنِ سَالِمِ بْنِ عَوْفِ بْنِ عَمْرُو بْنِ عَوْفِ بْنِ خَزْرَجٍ» (از اصحاب عَقَبَةَ اُولَى، و نُقْبَاء و اصحاب بَدْر و دیگر مشاهد).
- ۵۶ - عَبَّاسِ بْنِ عَبَادَةَ، از «بنی عَوْفِ بْنِ خَزْرَجٍ» (مهاجری انصاری و از اصحاب عَقَبَةَ اُولَى و شهدای اُحُد).
- ۵۷ - عَمْرُو بْنِ حَارِثٍ، از «بنی عَوْفِ بْنِ خَزْرَجٍ».
- ۵۸ - اَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ: يَزِيدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ بَلَوِيّ، از «بنی غُصَيْنَةَ»^۲ حَلِيفِ «بنی غَنَمِ بْنِ عَوْفِ» یعنی «قَوَاقِل».
- ۵۹ - رِفَاعَةَ بْنِ عَمْرُو، از «بنی سَالِمِ بْنِ غَنَمِ بْنِ عَوْفِ» یعنی «بنی حُبَلَى»^۳ (از اصحاب بَدْر).
- ۶۰ - عُقَبَةَ بْنِ وَهْبِ غَطَفَانِيّ، از قَبِيلَةَ «قَيْسِ بْنِ عَيْلَانَ»، حَلِيفِ «بنی سَالِمِ» (مهاجری انصاری).
- ۶۱ - سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ از «بنی سَاعِدَةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ خَزْرَجٍ» (از اصحاب عَقَبَةَ اُولَى و نُقْبَاء).
- ۶۲ - مُنْذِرِ بْنِ عَمْرُو^۴، از «بنی سَاعِدَةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ خَزْرَجٍ» (از نُقْبَاء و اصحاب بَدْر و اُحُد و شهدای بئر معونه).

۱ - معاذ از طرف پدر از «بنی اَدِيّ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَلِيّ» بود، و از طرف مادر از «بنی سَلَمَةَ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَلِيّ» و به همین جهت ابن اسحاق او را در شمار بنی حرام بنی کعب... بن سلمه آورده است.

۲ - ابن هشام: از بنی غنم بن عوف «برادر سالم بن عوف».

۳ - در جوامع السیره به صناد مهمله ضبط شده است (ص ۷۱، چاپ دارالمعارف).

۴ - ابن هشام: سالم بن غنم بن عوف را برای بزرگی شکمش «حُبَلَى» می گفتند.

۵ - از این هفتاد و سه نفر ده نفرشان در بیعت «عَقَبَةَ اُولَى» هم شرکت داشته و از ۱۲ نفر بیعت سال گذشته در عقبه، فقط «عُقَبَةَ بْنِ عَامِرٍ» و «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَثَابٍ» در این بیعت سال سیزدهم شرکت نداشته‌اند.

زنانی که در این بیعت شرکت داشته‌اند

- ۱ - أم عُمارة : نسبیہ، دختر «کعب بن عمرو بن عوف» از «بنی مازن بن نجار».
- ۲ - أم منیع : أسماء، دختر (عمرو بن عدی بن نابی، از «بنی کعب بن سلمه».

دوازده نفر نقیب انصار

چون بیعت این هفتاد و پنج نفر به انجام رسید، رسول خدا گفت: «دوازده نفر نقیب از میان خود برگزینید، تا مسؤول و مراقب آنچه در میان قومشان می‌گذرد باشند»^۱.
به روایت دیگر چنین گفت: «موسی از «بنی اسرائیل» دوازده نفر نقیب برگزید، پس مبادا برای یکی از شما از این که دیگری انتخاب شود نگرانی و ناراحتی پیش آید، چه جبرئیل است که برای من انتخاب می‌کند»^۲.

به هر صورت دوازده نفر نقیب به شرح ذیل برگزیده شدند:

- ۱ - ابو امامه : أسعد بن زراره.
- ۲ - سعد بن ربیع.
- ۳ - عبداللہ بن رواحہ.
- ۴ - رافع بن مالک.
- ۵ - براء بن معرور.
- ۶ - عبداللہ بن عمرو (پدر جابر انصاری).
- ۷ - عبادة بن صامت.
- ۸ - سعد بن عباده.
- ۹ - منذر بن عمرو (این نه نفر از قبیله خزرج بودند).
- ۱۰ - اسید بن حضیر.
- ۱۱ - سعد بن خثیمه.

۱ - اخرجوا إلى منكم اثني عشر نقيباً ليكونوا على قومهم بما فيهم.
۲ - إن موسى أخذ من بني إسرائيل اثني عشر نقيباً فلا يجدن منكم أحداً في نفسه أن يؤخذ غيره فإنها يختار لي جبرئيل.

۱۲ - رِفَاعَةُ بِنِ عَبْدِ الْمُنْذِرِ^۱ (این سه نفر از قبیله اوس بودند).

رسول خدا به دوازده نفر نقیب انتخاب شده گفت: «چنان که حواریون برای عیسی ضامن قوم خود بودند، شما هم عهده‌دار هر پیشامدی هستید که در میان قوم شما روی می‌دهد و من خود کفیل مسلمانانم»^۲.

پس از انجام یافتن بیعت و انتخاب دوازده نفر نقیب، انصار به جای خویش بازگشتند و به خواب رفتند. چون بامداد شد، اشراف قریش نزد یثربیان آمدند و گفتند: ای گروه خزرج شنیده‌ایم که می‌خواهید محمد را از میان ما بیرون برید و بر جنگ ما با وی بیعت کنید، با این که به خدا قسم: طایفه‌ای در عرب نیست که اشتعال نائرة جنگ میان خود و آنان را بیشتر دشمن بداریم تا جنگ میان خود و شما را.

مشرکان یثربی قسم یاد کردند که: چنین چیزی نبوده است و ما اطلاعی نداریم^۳، و آنان راست می‌گفتند، چه از آن‌چه شبانه انجام یافته بود اطلاعی نداشتند. کعب بن مالک می‌گوید: در این موقع ما به یکدیگر نگاه می‌کردیم، سپس مردم از منی کوچ کردند و قریش در باره این خبر به تحقیق پرداختند و آن را درست یافتند. و در جستجوی یثربیان (که رهسپار مدینه شده بودند) بیرون شتافتند تا آن که در «أذخر»^۴ بر «سعد بن عباده» و «منذر بن عمرو» که هر دو از نقباء بودند، ظفر یافتند، اما منذر از آنان گریخت و تنها «سعد» را گرفتند و دستهای وی را با باربندش، به گردنش بستند، و او را در حالی که می‌زدند و با موی سرش می‌کشیدند وارد مکه کردند^۵، تا آن که «أبوالبختری» را بر وی رحم آمد و گفت: مگر با هیچ کس از قریش، عهد و پیمانی نداری؟ گفت: چرا با

۱ - ابن هشام می‌گوید: اهل علم به جای رفاعه «أبو الهیثم بن تیهان» را می‌شمارند. آنگاه اشعار «کعب بن مالک» مشتمل بر اسامی دوازده نفر نقیب را از جمله أبو الهیثم، بدون ذکر رفاعه، شاهد می‌آورد (ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۵۱-۵۴).

۲ - أنتم علی قومکم بما فیهم کفلاء، ککفالة الحواریین لعیسی بن مریم، و أنا کفیل علی قومی (یعنی المسلمین).

۳ - عبدالله بن ابی نیز گفت: این خبر دروغ است، و مردم یثرب تا من نباشم دست به چنین کاری نمی‌زنند، حتی اگر من در یثرب نمی‌بودم (این گونه است نسخه دوم، و در نسخه اصل: می‌بودم)، بدون مشورت با من این کار نمی‌شد.

۴ - جایی نزدیک مکه.

۵ - در همین موقع بود که سهیل بن عمرو رسید، و بر خلاف فیافه‌شناسی سعد که در وی امید حمایت می‌برد، با تمام دست بر روی سعد نواخت، و دیگر سعد از خیرشان ناامید گشت.

«مطعم» و «حارث» که آن دو را در یثرب پناه می دادند.

پس رفت و آن دو را خبر داد و «جُبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف» و «حارث بن حرب بن أمیه بن عبد شمس بن عبد مناف» رسیدند و «سعد» را از دست مشرکان رها ساختند و «سعد» در همان موقعی که رفقای یثربی او تصمیم گرفته بودند که در جستجوی وی به مکه بازگردند به آنان ملحق شد.^۱

اینان با رسیدن به مدینه، اسلام را بیش از پیش آشکار ساختند، اما هنوز از شیوخ قوم، مشرکانی باقی مانده بودند، از جمله: «عمرو بن جموح بن زید بن حرام» از «بنی سلیمه»^۲ که پسرش «معاذ بن عمرو» در «دو بیعت عقبه» با رسول خدا بیعت کرده بود.

«عمرو بن جموح» که یکی از بزرگان و اشراف «بنی سلیمه» بود در خانه خود بتی داشت از چوب به نام «مناة»، جوانان «بنی سلیمه» که اسلام آورده بودند، از قبیل: «معاذ بن جبل» و «معاذ بن عمرو» شبانه می رفتند و بت «عمرو» را می بردند و سرنگون در یکی از گودال های کثیف محله «بنی سلیمه» می انداختند و چون بامداد می رسید و «عمرو» جای خدای خود را خالی می دید، در جستجوی وی می گشت، و سرانجام او را شستشو می داد و خوشبو می کرد و به جای خویش باز می آورد و از وی پوزش هم می خواست که من نمی دانم چه کسی با تو چنین می کند و گرنه به حساب او می رسیدم.

چندین شب این عمل تکرار شد و «عمرو» که از این کار به جان آمده بود روزی پس از خوشبو ساختن بت خویش، شمشیری هم به گردن وی آویخت و به او گفت: من که نمی دانم که بر سرت می آید؟ اگر هنری داری با این شمشیر از خودت دفاع کن.

شبانه جوانان انصار آمدند و شمشیر را از گردنش باز کردند و او را با سنگ مرده ای به يك ریسمان بستند و در چاهی از چاه های «بنی سلیمه» انداختند، بامداد آن شب «عمرو» در جستجوی بت خویش تا سر آن چاه کثیف رفت و معبود خویش را با سنگی مرده به ریسمان بسته دید و فطرت نهفته وی سر برآورد و مسلمانان «بنی سلیمه» هم او را به اسلام فراخواندند و همان روز مسلمان شد و از گمراهی گذشته خویش بس در شگفت آمد و در زبونی بت و بت پرستان، اشعاری نغز گفت^۳ و سرانجام از بزرگان شهدای اسلام در «أحد» به شمار آمد.

۱ - نخستین شعری که در باره هجرت گفته شد: دو بیت بود که «ضرار بن خطاب بن مرداس فهری»

گفت، و از گریختن «منذر» اظهار تأسف کرد، و «حسان بن ثابت» او را به هشت بیت پاسخ داد.

۲ - به فتح سین و کسر لام.

۳ - ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۶۲.

آغاز هجرت مسلمین به مدینه

پس از بازگشتن هفتاد و پنج نفر اصحاب «بیعت دوم عقبه» به مدینه و آگاه شدن قریش از دعوت و بیعتی که «اوس» و «خزرج» با رسول خدا انجام داده بودند، سختگیری قریش نسبت به مسلمانان شدت یافت و بیش از پیش به آنان ناسزا می گفتند، و آزار می دادند و دیگر زندگی در مکه برای مسلمین طاقت فرسا گشت. تا آن که از رسول خدا اذن هجرت خواستند^۱ و رسول خدا آنان را فرمود تا رهسپار مدینه شوند و نزد برادران انصار خود روند^۲ و به آنان گفت: «خدای عزوجل برای شما برادرانی و محل امنی قرار داده است»^۳.

مسلمانان دسته دسته، رهسپار مدینه شدند و رسول خدا به انتظار اذن پروردگارش در هجرت از مکه و رفتن به مدینه باقی ماند. هجرت مسلمانان به مدینه از ذی الحجّه سال سیزدهم بعثت آغاز شد.

پیشروان مهاجرین

نخستین کسی که از اصحاب رسول خدا به مدینه وارد شد، پسرعمه رسول خدا «ابوسلمه: عبدالله بن عبدالأسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم» بود که از حبشه بازگشت و به مکه آمد. چون قریش به آزار او پرداختند و خبر یافت که مردمی در مدینه به دین اسلام درآمده اند، یک سال پیش از «بیعت دوم عقبه» به مدینه هجرت کرد. امّ سلمه می گوید: چون «ابوسلمه» تصمیم گرفت به مدینه رود، شتر خود را آماده ساخت و مرا با پسر «سلمه بن ابی سلمه» بر آن سوار کرد و به راه افتاد، اما چون مردان «بنی مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم» (خویشان امّ سلمه) خبر یافتند سر راه بر وی گرفته و گفتند: تو خود سر خویش گرفته ای و می روی، چرا بگذاریم که این خویشاوند ما را در شهرها بگردانی؟

آنگاه مهار شتر را از دست وی گرفتند و مرا از دست وی رها ساختند و «بنی عبدالأسد»

۱ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲ - سیره النبی، ج ۲، ص ۷۶.

۳ - إن الله عزوجل قد جعل لكم إخواناً و داراً تأمونون بها.

(خویشان ابوسلمه) که چنین دیدند، گفتند: ما هم به خدا قسم: پسر خود (سلمه) را نزد شما نمی‌گذاریم و فرزند را نزد خود بردند، من نزد «بنی مغیره» ماندم، در حالی که شوهرم به مدینه رفت و پسرم نزد «بنی عبدالأسد» بود و از هر دو دور ماندم.

تقریباً یک سال بود که روزها می‌رفتم و در «أبطح» می‌نشستم و تا شام گریه می‌کردم. تا روزی مردی از عموزادگانم از «بنی مغیره» مرا دید و رقت گرفت و به «بنی مغیره» گفت: این بیچاره را که از شوهر و فرزندش جدا کردید، آزاد نمی‌کنید؟ گفتند: اگر می‌خواهی نزد شوهرت برو. «بنی عبدالأسد» هم فرزندم را به من باز دادند، پس بر شتر خود سوار شدم و پسرم را هم در کنار گرفتم و به قصد شوهرم آهنگ مدینه کردم و احدی از خلق خدا همراه من نبود و با خود گفتم با هر که رسید همسفر خواهم شد، تا به مدینه برسم. در «تنعیم» به «عثمان بن طلحه بن ابی طلحه عبدری» برخوردم، و از من پرسید: دختر «ابی امیه» کجا می‌روی؟ گفتم: به پیش شوهرم به مدینه می‌روم. گفت: کسی با تو هست؟ گفتم: نه به خدا قسم، جز خدا و این پسر. پس گفت: به خدا قسم: نمی‌شود ترا رها کرد.

و آنگاه مهار شتر را گرفت و همراه من به راه افتاد. به خدا قسم: هرگز به مردی از عرب بزرگوارتر از او برنخورده بودم. هر گاه به منزلی می‌رسید، شترم را می‌خوابانند، و آنگاه کنار می‌رفت تا پیاده می‌شدم، سپس شترم را کنار می‌برد و بارش را فرو می‌نهاد، و او را به درخت می‌بست و خود هم دور از من زیر درخت استراحت می‌کرد، تا نزدیک حرکت می‌شد و برمی‌خاست و شترم را برای سوار شدن آماده می‌کرد و کنار می‌رفت و می‌گفت: سوار شو و چون سوار می‌شدم و خود را بر شتر استوار می‌ساختم، می‌آمد و مهار شتر را می‌گرفت و تا منزل دیگر جلو دار بود.

به این ترتیب مرا به مدینه رسانید و چون به محله «بنی عمرو بن عوف» در «قباء» نگرست، گفت: شوهرت در همین محله است، چه «ابوسلمه» در همان جا منزل گزیده بود، پس به سلامتی نزد وی برو. سپس راه مکه را در پیش گرفت و بازگشت.

أم سلمه می‌گفت: به خدا قسم: خانواده‌ای را در اسلام نمی‌شناسم که به اندازه خانواده «ابوسلمه» گرفتار شده باشد و همسفری هم جوانمردتر از «عثمان بن ابی طلحه» ندیدم، سپس به ترتیب «عامر بن ربیع»، حلیف «بنی عدی بن کعب» با همسرش «لیلی» دختر «ابوحشمه عدوی»، «عبدالله بن جحش بن رثاب اسدی» حلیف «بنی امیه بن عبد شمس» با خانواده و برادرش «ابو احمد: عبد بن جحش» که مردی شاعر و نابینا بود و همچنان از بالاتا

پایین مکه را بدون عصاکش می‌رفت، چنان که خانه «بنی جحش» بسته شد و کسی در آن نماند.

«أبوسلمه» و «عامر» و «عبدالله» و برادرش همگی در محله «قبا» در میان قبیله «بنی عمرو بن عوف» بر «مبشر بن عبدالمنذر» وارد شدند.

سپس مهاجران دسته‌دسته به مدینه می‌رسیدند. از جمله از طایفه «بنی غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه» که مردان و زنانشان همگی مهاجرت کردند. علاوه بر «عبدالله» و برادرش، «عکاشة بن محصن»، «شجاع» و «عقبه» پسران «وهب»، «أربد بن حمیر»^۱، «منقذ بن نباته»، «سعید بن رقیش»، «محرز بن نضله»، «یزید بن رقیش»، «قیس بن جابر»^۲، «عمرو بن محصن»، «مالک بن عمرو»، «صفوان بن عمرو»، «ثقف بن عمرو». «ربیع بن اکثم»، «زبیر بن عبیده»، «تمام بن عبیده»، «سخیره بن عبیده»، «محمد بن عبدالله بن جحش» و از زنانشان: «زینب» دختر «جحش»، «أم حبیب» دختر «جحش»، «جدامه» دختر «جندل»، «أم قیس» دختر «محصن»، «أم حبیب» دختر «ثمامه»^۳، «آمنه» دختر «رقیش»، «سخیره»، دختر «تمیم»، «حمنه» دختر «جحش».

«أبو أحمد بن جحش» را در هجرت دسته جمعی «بنی اسد بن خزیمه» در راه خدا، قصیده‌ای است که ابن اسحاق آن را نقل کرده است^۵.
سپس «عمربن خطاب» و «عیاش بن ابی ربیع» مخزومی.

عمر می‌گوید: موقعی که خواستیم هجرت کنیم، من و «عیاش بن ابی ربیع» و «هشام بن عاص بن وائل سهمی» با هم قرار گذاشتیم که بامداد فردا در بالای «سرف»^۶ باشیم و گفتیم: هر کدام بامداد فردا آنجا نباشد، لابد گرفتار شده است و دو نفر دیگر بروند و منتظر وی نشوند.

۱ - در نام او اختلاف بسیار است، حمیره، حمیره، حمیره و حمیر (ر. ک به: جوامع السیره، ص ۸۷ چاپ دارالمعارف مصر، متن و پاورقی ۱). م.

۲ - نسخه اصلی خابنر (به خاء) است ولی در سیره ابن هشام (ج ۲، ص ۱۱۶ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵، ه. م.) و جوامع السیره، ص ۸۷ جابر (به جیم) است. م.

۳ - در سیره ابن هشام «أم حبیب» ضبط شده است (ج ۲، ص ۱۱۶ چاپ مصطفی الحلبي) ولی در جوامع السیره «أم حبیبه» (ص ۸۷، چاپ دارالمعارف). م.

۴ - جوامع السیره: أم حبیبه بنت نباته (ص ۸۷ چاپ مصر، دارالمعارف). م.

۵ - ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۸۲-۸۴.

۶ - به کسر راء: جایی است نزدیک مکه در راه مدینه.

فردا صبح من و «عیاش بن ابی ربیع» به آنجا رسیدیم، اما «هشام» گرفتار شده بود و از دین برگشته بود. ناچار رهسپار مدینه شدیم و در میان قبیله «بنی عمرو بن عوف» در محله «قبا» منزل گزیدیم. «ابوجهل بن هشام» و «حارث بن هشام» در تعقیب «عیاش بن ابی ربیع» که پسر عمو و برادر مادر ایشان بود تا مدینه آمدند، و هنوز رسول خدا در مکه بود، پس به وی گفتند: مادرت نذر کرده است که تا ترا نبیند، سرش را شانه نکند و از آفتاب به سایه نرود، دل «عیاش» به حال مادرش سوخت، پس به وی گفتم: عیاش! به خدا قسم: اینان در باره تو جز این که تو را از دینت بازدارند و آزارت دهند، نظری ندارند. از اینان برحذر باش. به خدا قسم که: اگر شپش، مادرت را آزار دهد، سرش را شانه خواهد کرد و اگر از گرمای مکه به ستوه آید، به سایه خواهد رفت.

عیاش گفت: می روم تا هم نذر مادرم را بگشایم و هم مالی که در مکه دارم بگیرم. «عیاش» همراه «ابوجهل» و «حارث» رهسپار مکه شدند. در بین راه روزی «ابوجهل» به «عیاش» گفت: برادر! شترم ناهموار می رود، مرا با خود سوار نمی کنی؟ گفت: چرا و چون شتران خود را خوابانند، تا «ابوجهل» هم بر شتر وی سوار شود، بر «عیاش» تاختند و او را بستند و همچنان وارد مکه کردند و شکنجه و آزار می دادند، تا از دین خود برگشت. روز بود که ابوجهل و حارث «عیاش» را دست و پای بسته وارد مکه کردند و می گفتند: ای اهل مکه! شما هم با سفیهان خود چنان رفتار کنید که ما با سفیه خود رفتار می کنیم. ابن اسحاق روایت می کند که: اصحاب پیغمبر می گفتند: خدا توبه کسانی را که از دین برگشته اند نمی پذیرد. چه اینان مردمی هستند که خدا را شناختند و سپس برای شکنجه و آزاری که به آنان رسید، به کفر بازگشتند. اما چون رسول خدا به مدینه آمد خدای متعال در باره آنان و آنچه صحابه و خودشان در باره ایشان می گفتند، آیاتی نازل کرد که هر گاه توبه کنند، خدا گناهانشان را بیامرزد و از تقصیرشان بگذرد.^۱ و چون همین آیات را برای هشام بن عاص فرستادند، بر شتر خود نشست، و رهسپار مدینه شد و دیگر بار مسلمانی گرفت.^۲

۱ - سوره زمر، آیه های ۵۳ - ۵۵.

۲ - هشام بن عاص از مهاجران حبشه بود که به مکه بازگشت و گرفتار شد، و بعد از جنگ «خندق» به مدینه هجرت کرد. و روز «أجنادین» یا «یرموک» کشته شد (أسدالغابه، ج ۵، ص ۶۳).

به روایت ابن هشام، رسول خدا در مدینه گفت: کیست برود «عیاش بن ابی ربیع» و «هشام بن عاص» را بیاورد؟^۱ «ولید بن ولید بن مغیره» گفت: یا رسول الله من این خدمت را انجام می دهم.

ولید، راه مکه در پیش گرفت و پنهانی وارد مکه شد، پس به زنی برخورد که خوراکی ای می برد، از وی پرسید: کجا می روی؟ گفت: نزد این دو زندانی می روم و مرادش «عیاش» و «هشام» بود. «ولید» دنبال آن زن را گرفت تا جای آن دو را که اطاقی بی سقف بود شناخت. شبانه از دیوار آن بالا رفت و سنگی زیر بندهای آن دو گذاشت و با شمشیر بندها را برید. و بدین جهت شمشیر او را «ذوالمرّوه»^۲ می گفتند. سپس آن دو را بر شتر خود سوار کرد و خود به دنبال شتر می شتافت تا وارد مدینه شان کرد.

منزل های مهاجران در مدینه

ابن اسحاق می گوید: عمر بن خطاب و برادرش زید بن خطاب و «عمرو» و «عبدالله»: پسران «سراقه بن معتمر» (ریاحی عدوی) و «حنیس بن حذافه سهمی» شوهر «حفصه» دختر عمر و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و واقد بن عبدالله تمیمی حلیفشان و خولث بن ابی خولث و مالک بن ابی خولث (از قبیله بکر بن وائل) دو حلیفشان و چهار پسر بکیر: ایاس، عاقل، عامر و خالد و حلفائشان از بنی سعد بن لیث، همگی در محله قباء در میان قبیله «بنی عمرو بن عوف» بر رفاعه^۳ بن عبدالمنذر بن زبیر وارد شدند.

«طلحه بن عبیدالله تیمی» و «صهیب بن سنان» در خانه «خبیب بن اساف»^۴ (که به قول واقدی: هنوز مشرک بود و اسلام وی تا رفتن رسول خدا به جنگ بدر به تأخیر افتاد) و به قولی: «طلحه» در خانه «أسعد بن زراره» منزل گزیدند.

به روایت ابن هشام: موقعی که «صهیب» می خواست هجرت کند، کفار قریش به وی گفتند: نادار و زیون به شهر ما آمدی و اکنون در اینجا توانگر شدی و می خواهی مال و جان

۱ - مَنْ لِي بِعِيَّاشِ بْنِ أَبِي رَبِيعٍ وَ هِشَامِ بْنِ الْعَاصِ؟

۲ - مَرَّوَه: سنگ سفید سخت.

۳ - در این که نام او رفاعه است یا بشیر یا مروان، همین طور در این که نام جد او زبیر است، یا زبیر یا زبیر، یا زر اختلاف است (جوامع السیره، ص ۷۷، پاورقی ۳، چاپ دارالمعارف). م.

۴ - یَسَاف به فتح یا نیز گفته می شود.

خویش را به سلامت بیرون بری؟ به خدا قسم که: این ناشدنی است.

«صُهَيب» گفت: اگر مال خود را به شما واگذارم، مرا رها می کنید؟ گفتند: آری. گفت هر چه دارم به شما واگذاشتم. و چون خبر به رسول خدا رسید گفت: «صُهَيب فايده کرد، صُهَيب فايده کرد»^۱.

«حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، «زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ»، «أَبُو مَرْثَدٌ»^۲: كَنَازِ بْنِ حِصْنِ غَنَوِيٍّ و پسرش «مَرثَدٌ»: دو حلیف «حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، «أَنَسُ» و «أَبُو كَبْشَةَ»: دو غلام رسول خدا بر «أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ»، «عُبَيْدَةَ بْنُ حَارِثِ بْنِ مُطَّلِبٍ» و دو برادرش: «طَفِيلٌ» و «حُصَيْنٌ»، «مِسْطَحُ بْنُ أَنَاثَةَ بْنِ عَبَّادِ بْنِ مُطَّلِبٍ»، «سُوَيْبِطُ بْنُ سَعْدِ بْنِ حَرْمَلَةَ عَدْرِيٍّ»، «طَلَيْبُ بْنُ عُمَيْرٍ» (از بنی عبد بن قُصَيٍّ)، «حَبَّابُ» غلام «عُتْبَةَ بْنِ غَزْوَانَ» بر «عَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَلِيمَةَ» (از قبیله بَلْعَجَلَانَ) در محله «قُبَاء»، «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ» با جمعی از مهاجران بر سعد بن ربیع، «زُبَيْرُ بْنُ عَوَّامٍ»، «أَبُو سَبْرَةَ بْنِ أَبِي رَهْمٍ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ»، بر «مُنْدَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ» در محله «بَنِي جَحْجَجَبِيٍّ»^۵ یعنی «عُصْبَةَ»، «مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرِ عَدْرِيٍّ» بر سعد بن معاذ در محله بنی عبد الأشهل، ابو حذیفه بن عتبّه بن ربیع، سالم مولى ابى حذیفه و عتبّه بن غزوان بر عبّاد بن یسّر بن وقش اشهل، در محله بنی عبد الأشهل، «عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ» بر «أَوْسُ بْنُ ثَابِتٍ» برادر «حَسَّانٍ» در محله «بَنِي النَّجَّارِ»، و مهاجران مجرد بر «سَعْدُ بْنُ خَيْثَمَةَ» که او نیز مجرد بود فرود آمدند.

کار هجرت به آنجا کشید که مرد مسلمانى جز رسول خدا و علی بن ابی طالب و ابوبکر، یا کسانی که گرفتار حبس و شکنجه قریش بودند در مکه باقى نماند.

سوره‌های مکی قرآن

در میزان مکی یا مدنی بودن سوره‌های قرآن و در شماره سوره‌های مکی و مدنی و نیز در

۱ - رِبِحٌ صُهَيْبٌ، رِبِحٌ صُهَيْبٌ.

۲ - بر وزن مُشْهَدٌ.

۳ - كَنَازِ بْنِ حِصْنِ غَنَوِيٍّ نیز گفته می شود.

۴ - جوامع السیره: حُرَيْمِلَةُ (ر. ك: ص ۵۹ و ۸۹، چاپ دارالمعارف). م.

۵ - به فتح جیم و سکون حاء و فتح جیم و الف مقصوره بعد از باء.

۶ - بر وزن عْتَبَهُ و عْتَبَهُ: جائی است در محله قُبَاء.

۷ - یعنی در سفر دوم، و بعد از بیعت دوم عقبه.

ترتیب نزول سوره‌ها اختلاف است^۱ و ما در اینجا فقط روایت یعقوبی را ذکر می‌کنیم، و شماره هر سوره را در ترتیب فعلی قرآن بر آن می‌افزاییم.

به روایت محمد بن حفص بن أسد کوفی از محمد بن کثیر و محمد بن سائب کلبی از ابوصالح از ابن عباس. ۸۲ سوره از قرآن در مکه نازل شد.^۲ نخستین سوره‌ای که بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرود آمد «أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (۹۶) بود و سپس به ترتیب: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۶۸). وَالضُّحَىٰ (۹۳). يَا أَيُّهَا الْمُرْتَضَىٰ (۷۳). يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۷۴). فاتحة الكتاب (۱). تَبَّتْ (۱۱۱). إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۸۱). سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ (۸۷). وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ (۹۲). وَالْفَجْرِ (۸۹). أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۹۴). الرَّحْمَنِ (۵۵). وَالْعَصْرِ (۱۰۳). إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱۰۸). أَهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ (۱۰۲). أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْذِّينِ (۱۰۷). أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱۰۵). وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۵۳). عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ (۸۰). إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۹۷). وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۹۱). وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۸۵). وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (۹۵). لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (۱۰۶). الْقَارِعَةُ (۱۰۱). لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۷۵). وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ (۱۰۴). وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۷۷). ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۵۰). لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۹۰). وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۸۶). أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ (۵۴). ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۳۸). الأعراف (۷). سوره جن (۸۲). سوره يس (۳۶). تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ (۲۵). حمد ملائكه^۳ (۳۵). سوره مريم (۱۹). سوره طه (۲۰). طَسَمَ شعراء (۲۶). طَسَمَ قَصَصِ (۲۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷). سوره یونس (۱۰). سوره هود (۱۱). سوره یوسف (۱۲). حَجْر (۱۵). أنعام (۶). صافات (۳۷). لُقْمَانَ (۳۱). حُمَّ مؤمن (۴۰). حُمَّ سجده (۴۱). حُمَّ عَسَقَ^۴ (۴۲) زُخْرُف (۴۳). حمد سبأ (۳۴). تنزيل زمر (۳۹). حُمَّ دخان (۴۴). حُمَّ الشریعه^۵ (۴۵). أحقاف (۴۶). والذاریات (۵۱). هل أتیک حدیثُ الغاشیة (۸۸). سوره

۱ - ر. ک: الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۹ - ۱۹. مجمع البیان در تفسیر سوره هل أتی. تفسیر خطی شهرستانی به نام «مفاتیح الاسرار و مصابیح الابراه شماره ۷۸ ب کتابخانه مجلس شورای ملی (که پنج جدول در ترتیب نزول سوره‌ها، و پنج جدول دیگر در ترتیب سوره‌ها در پنج مصحف معروف ذکر می‌کند) تاریخ یعقوبی (چاپ دوم بیروت) ج ۲، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.

۲ - ۸۶ سوره نیز گفته‌اند.

۳ - = سوره فاطر.

۴ - = سوره شوری.

۵ - = سوره جاثیه.

کَهِفَ (۱۸). سوره نحل (۱۶). إنا أرسلنا نوحاً (۷۱). سوره إبراهيم (۱۴). اقترَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ^۱ (۲۱). قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۲۳). رعد (۱۳). طور (۵۲). تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلَكُوتُ (۶۷). الحَاقَّةُ (۶۹). سَأَلَ سَائِلٌ^۲ (۷۰). عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ^۳ (۷۸). وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً (۷۹). إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ^۴ (۸۲). سوره روم (۳۰). عنكبوت (۲۹).

در غیر روایت ابن عباس، مردم در این ترتیب اختلاف دارند، لیکن اختلافشان اندک است. محمد بن کثیر و محمد بن سائب از ابوصالح، از ابن عباس روایت کرده‌اند که: قرآن جدا جدا نازل می‌شد، نه اینکه سوره سوره نازل شود، پس هر چه آغازش در مکه نازل شده بود، آن را مکی می‌گفتیم، اگرچه بقیه‌اش در مدینه نازل شود. و همچنین آنچه در مدینه نازل شد. فاصله میان دو سوره به نزول بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ شناخته می‌شد و می‌دانستند که سوره قبل به پایان رسیده و سوره دیگری آغاز شده است.^۵

شورای دارالندوه یا تصمیم نهائی قریش

«دارالندوه» یعنی: بنای «مجلس شورای مکه» را «قُصَیِّ بنِ کِلَاب» جد چهارم رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ساخت. و هنگام وفات، امر آن را به دست فرزندش «عبدالدار» سپرد، معاویه آن را خرید و دارالاماره قرار داد، سپس جزء مسجد الحرام شد.^۶ چون «بیعت دوم عقبه» در ذی الحجه سال سیزدهم بعثت به انجام رسید، و سپس در فاصله‌ای کمتر از سه ماه، بیشتر اصحاب رسول خدا به سوی مدینه رهسپار شدند و رجال قریش دانستند که یثرب به صورت پایگاه و پناهگاهی برای رسول خدا و یاران او درآمده و مردم آن برای جنگیدن با دشمنان رسول خدا آماده‌اند، از هجرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -

۱ - سوره انبیاء.

۲ - سوره معارج.

۳ - سوره نبا.

۴ - سوره انفطار.

۵ - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۰ - ۳۹۱.

۶ - ر. ک: مرصداالاطلاع، ج ۲، ص ۵۰۸.

بیمناک شدند و برای جلوگیری از آن با هر وسیله‌ای که شده است، در آخر ماه صفر سال ۱۴ بعثت در «دارالندوه» فراهم گشتند و به مشورت پرداختند.

از اشراف قریش:

از بنی عبد شمس:

عُتْبَةُ بن رَبِيعَةَ، شَيْبَةَ بن رَبِيعَةَ و ابوسُفْيَان بن حَرْب.

از بنی نوفل بن عبد مناف:

طُعَيْمَةَ بن عَدِيٍّ، جُبَيْرِ بن مُطْعِم و حَارِث بن عامر بن نوفل.

از بنی عبدالدار بن قصی:

نَضْر بن حَارِث بن كَلْدَةَ.

از بنی اسد بن عبد العزی:

ابوالْبَخْتَرِي بن هِشَام، زَمْعَةَ بن اَسْوَد بن مُطَلِّب و حَكِيم بن حِزَام.

از بنی مخزوم:

ابوجَهْل بن هِشَام.

از بنی سهم:

نُبَيْه بن حَجَّاج و برادرش مُنْبَه بن حَجَّاج.

و از بنی جمح:

أُمِيَّة بن خَلْف.

در این شورا حضور داشتند^۱.

پس از گزارشی که راجع به اهمیت موضوع و لزوم اقدام فوری از طرف بعضی به عرض جمعیت رسید، کسی نظر داد که رسول خدا را به زنجیر کرده زندانی کنند، تا مانند «نابغه» و «زهیره» و دیگر شاعرانی که آمده‌اند، روزی مرگ وی نیز فرارسد و از دست وی آسوده شوند. در رد این نظر گفته شد که: اگر او را حبس کنید، البته خبر به هر وسیله که باشد به گوش یاران وی می‌رسد و بسا که همداستان بر شما حمله بزنند و او را از چنگ شما درآورند و آنگاه با رهبری وی یکباره بر شما پیروز گردند.

دیگری پیشنهاد کرد که او را از مکه بیرون کنند و هرگاه در مکه نباشد و کار مکه به همان

۱ - شماره شرکت کنندگان در این مجلس را از ۱۵ نفر تا ۱۰۰ نفر نوشته‌اند (ر. ک: امتاع الاسماع

صورتی که داشته است بازگردد، دیگر چه باکی است که او کجا و چگونه زندگی خواهد کرد؟
 دلیل ردّ این پیشنهاد این بود که مگر تأثیر گفتار و شیرینی سخن و دلربائی محمد را ندیده‌اید؟! به خدا قسم که: اگر دست به چنین کاری زدید، باشد که بر طایفه‌ای از عرب وارد شود و با گفتار و سخنان دلربای خویش آنان را تحت تأثیر قرار دهد و پیرو خویش گرداند و سپس با همدستی آنان بر شما حمله برد و شما را در سرزمیتان لگدکوب و مغلوب سازد و آنگاه هر چه خواهد در باره شما انجام دهد. فکری بهتر از این در باره وی بیاندیشید.

ابوجَهل بن هشام گفت: مرا در این باب نظری است که فکر شما تاکنون بدان نرسیده است. پیشنهاد می‌کنم که: از هر قبیله جوانی دلیر و نسب‌دار و گیرنده، انتخاب کنیم و آنگاه به هر کدام از این جوانان شمشیری برنده بدهیم و همداستان بر وی بتازند، و دسته‌جمعی او را بکشند، تا از وی آسوده شویم. چه در این صورت خون وی در میان همه قبایل پراکنده می‌شود و «بنی عبد مناف» نمی‌توانند با همه طوایف قریش بجنگند. و ناچار به گرفتن دیه تن می‌دهند و ما هم دیه می‌دهیم. این پیشنهاد به اتفاق آراء پذیرفته شد و با همین تصمیم پراکنده گشتند.

ابن اسحاق گوید: درباره همین انجمن و تصمیم قریش نازل شد: [وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ] یعنی: «و هنگامی که کافران از روی مکر و نیرنگ در باره تو نظر می‌دادند تا: تو را دربند کنند، یا تو را بکشند، یا تو را بیرون کنند، آنان مکر می‌کنند و خدا هم مکر می‌کند. و خدا بهترین مکرکنندگان است».

و [أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ. قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ]²
 یعنی: «یا آنکه می‌گویند: شاعری است که مرگ وی را انتظار می‌بریم. بگو: منتظر باشید، چه من هم با شما از انتظاربرندگانم».

دستور هجرت

از طرفی رجال قریش با تصمیم قاطع بر کشتن رسول خدا پراکنده شدند و از طرفی

۱ - سوره انفال، ۸، آیه ۳۰.

۲ - سوره طور، ۵۲، آیه‌های ۳۰ - ۳۱.

دیگر جبرئیل فرود آمد و گفت: امشب را در بستری که شبهای گذشته می خوابیدی خواب قریش بر حسب تصمیم و تسانی خویش پیرامون خانه رسول خدا را در اول شب (اول ربیع الاول سال ۱۴ بعثت) محاصره کردند و انتظار می بردند تا هر گاه به خواب رود بر وی حمله برند، رسول خدا هم بر حسب وحی پروردگار و دستوری که برای هجرت رسیده بود، علی را فرمود تا: در بستر وی بخوابد و روپوش وی را بر خویش بپوشاند^۱ و سپس در مکه بماند و امانت های مردم را که نزد رسول خدا بود به آنان برساند.^۲

هنگامی که قریش بر در خانه رسول خدا فراهم شده بودند «ابوجهل بن هشام» از روی مسخرگی گفت: محمد گمان می برد که اگر شما از وی پیروی کنید پادشاهان عرب و عجم خواهید بود و پس از مردن برانگیخته شوید و در بهشت هائی مانند باغهای اردن سکونت گزینید و اگر ایمان نیاوردید کسانی از شما را می کشد و سپس که مُردید به آتشی که برای شما آماده است گذاخته شوید.

در این موقع رسول خدا مثنی از خاك برگرفت و سپس گفت: «آری چنین می گویم و تو خود یکی از آنهائی»^۳ رسول خدا خاك را بر سر آنان می پاشید و این آیه ها را تلاوت می کرد [یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ - تَفَاغَشِينَاهُمْ فَهُمْ لَایَبْصِرُونَ]^۴ و بی آنکه او را ببینند از میان ایشان گذشت و خاك بر سران^۵ هنوز به روپوش رسول خدا می نگریستند و یقین داشتند که در زیر آن خفته است، تا کسی آمد و گفت: به انتظار که هستید؟ گفتند: در کمین محمد نشسته ایم. گفت: به خدا قسم که: محمد رفت و راه خود را در پیش گرفت. مگر نمی بینید که خاك بر سر شده اید؟

عجب است که خاك بر سری خویش را دیدند و همچنان به خانه رسول خدا سر

۱ - «نَمَّ عَلَی فِرَاشِی وَ تَسَجُّ بِرِدَی هَذَا الْخَضْرَمِی الْأَخْضَرِ، فَنَمَّ فِیهِ فَإِنَّهُ لَنْ یَخْلُصَ إِلَیْكَ شَیْءٌ تَكْرَهُهُ مِنْهُمْ».

۲ - سیره النبی، ج ۲، ص ۹۸.

۳ - نَعَمَّ أَنَا أَقُولُ ذَلِكَ، أَنْتَ أَحَدُهُمْ.

۴ - سوره یس (۳۶). آیه های ۱ - ۹.

۵ - ابوجهل بن هشام مخزومی، حکم بن ابی العاص اموی، عقبه بن ابی معیط اموی، نضر بن حارث عبدری، امیه بن خلف و ابی بن خلف جمحی، ابن الغیطله سهمی، زمعه بن أسود از بنی أسد بن عبد العزی بن قضی، طعیمه بن عدی از بنی نوفل بن عبد مناف، ابوبهب هاشمی، نبیه بن حجاج و منبه بن حجاج سهمی (ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۸).

می کشیدند و علی را که به جای وی خفته بود می نگریستند و می گفتند: به خدا قسم که: محمد در جامه خویش خفته است.

مشركان خاك بر سر به اين اشتباه گرفتار بودند تا بامداد شد و علی (عليه السلام) از بستر رسول خدا برخاست و دانستند که نقشه آنان نقش بر آب شده است.^۱

ليلة المیت

در شب پنجشنبه اول ماه ربیع (سال چهاردهم بعثت) رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از مکه بیرون رفت^۲ و در همان شب علی - علیه السلام - در بستر رسول خدا بیتوته کرد.^۳ و آن شب را «لیلة المیت» گفتند.

در باره فداکاری امیرالمؤمنین - علیه السلام - در لیلة المیت نازل شد [و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رءوف بالعباد] یعنی: «در میان مردم کسانی هستند که در جستجوی رضای خدا از جان خویش می گذرند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است».

بر حسب روایت حاکم در مستدرک: در همین شب هجرت بود که رسول خدا علی را همراه خویش به کعبه برد و علی پا بر شانه رسول خدا نهاد و بتها را از بالای کعبه به زیر انداخت.^۵

۱- ر. ک: سیرة النبی، ج ۲، ص ۹۵-۹۷. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۲- مقدسی می گوید: رسول خدا در دوشنبه وارد غار «ثور» شد، و پس از آنکه سه روز در میان غار پنهان بود، شب پنجشنبه اول ربیع الاول از غار بیرون آمد، و رهسپار مدینه شد، و دوازده روز هم در راه بود، و از بیرون آمدن از مکه تا ورود به مدینه پانزده روز طول کشید (البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۱۷۷).

۳- ر. ک: مصباح المتعجد، ص ۵۵۳.

۴- سورة بقره آیه ۲۰۷ (ر. ک: دلائل الصدق ج ۲، ص ۸۰-۸۲ از ثعلبی و ابن عباس و از ینابیع المودة، ج ۱، ص ۷۹ از تفسیر ثعلبی و ملحه ابن عقبه و ابوالسعدادات در فضائل العترة الطاهرة و غزالی در احياء العلوم، از ابن عباس و ابورافع و هندبن ابی هاله و از تفسیر فخررازی).

۵- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۹۴ از مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵. با تصریح به اینکه شب

هجرت بوده است، و نیز از مسند احمد، ج ۱، ص ۸۷. و کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷ نقل از ابن ابی شیبه و مسند ابی یعلی و ابن جریر و خطیب بدون تعیین شب.